

درباره :
 انسان تک ساحتی
 اثر «هربرت مارکوز»
 ترجمه : دکتر محسن مؤیدی
 ناشر : امیرکبیر

اندر بیان و خواص ترجمهٔ تک ساحتی

کتاب «انسان تک ساحتی» را با خوشحالی زیاد خریدیم : خوشحالی این که یکی از مهمترین آثار مارکوز ، و شاید مهمترین آنها ، به فارسی درآمده است ، خوشحالی این که «محیط» ترجمه آثار چنین فیلسوفی را برمی تابد ، و نیز خوشحالی داشتن کتابی با کاغذ و چاپ و جلد خوب .

اما به زودی معلوم شد که بلایی که سالیهاست بر سر سارتر و کامو می آید دلیلی بر معافیت مارکوز بخت برگشته ندیده و «انسان تک ساحتی» را نیز مشمول عنایات عمیم خود قرار داده است . باین تفاوت که مترجمان آنچنانی آثار سارتر و کامو ناشران کنار خیابانی را برای نشر آثار خود انتخاب می کنند و این شهامت را از خود دریغ میدارند که شاهکارهای خود را بر ناشران معنون عرضه کنند .

ترجمه پای بند نمی دانند : *efficacité* (کارآئی) را نفوذ ترجمه می کنند و *Raison* (عقل) را دانائی و *liberté de conscience* (آزادی مذهب) را آزادی شناخت ، و اینهمه را در جملهٔ اول کتاب (ص ۳۷) و نیز *absorption* (جذب) را با «بی اثر سازنده» *antagonisme* (تضاد) را با «مخالفت آمیز و انتقادی» معادل می دانند .

به جمله های کتاب دقت کنیم .
 مارکوز می نویسد :
La réalisation escamote Les prémisses
 [عملی شدن (آزادی) وعده های نخستین را از بین می برد .]
 که ترجمه شده است .
 عملاً به حقوق افراد تجاوز می کنند .
 در متن آمده است که :

در مقدمه مترجم می خوانیم که مارکوز ، این «فیلسوف ماسوف علیه» می خواهد «برابر نهادی یا تلفیق نظریات هگل ، مارکس و فروید به دست آورد و از آن بسود «انسانیت» و بی ریزی تمدنی جدید بهره جوید» (ص ۱۰) و برای خواننده نا آگاه این شبهه بوجود می آید که نکند سه بزرگوار مذکور می خواسته اند نظریه ای به ضرر انسانیت و بی ریزی تمدنی منسوخ بوجود آورند که خوشبختانه توطئه آنان با برابر نهاد مواجه شده است .

ما ترجمه کرده ایم «مارکوز با تبیین نظریه انتقادی خود نخستین گام را به سوی سازندگی جهان فردا برداشته است» . (ص ۱۰) و در چند سطر بعد می بینیم کسی که نخستین گام را در این راه دشوار برداشته مرتجعاً پیش نرشد ، «نظریه انتقادی ... بر آن سراسر است که فرد بشری را به حاکمیتی که پیش از این بر سر نوشت خود داشته بازگرداند و از تنگنای بی خبری و «غفلت» نجاتش دهد .» (ص ۱۱) مترجم پس از گوشزد کردن این نکته که «بعضی» به مارکوز «رتبت بیغسبری داده اند و گروهی از سر شوخی او را پدر عصیانگری نامیده اند» (ص ۱۲) ، متوجه ما بعد الطبیعه شده و برای حفظ مارکوز از بلیاتی که اقتد و دانی دست به دامان یاری تعالی زده اند : «در برابر این اجتهادات ، مترجم چاره ای جز این ندارد که در حق هربرت مارکوز از سر اخلاص دعا کند تا مگر باری تعالی او را از زبان بد اندیشان یا هیچ نیندیشان ، در پناه خود نگه دارد .» (ص ۱۲) .

در جامعه ای که با تشکیلات خود وانمود می کند که هر روز برای رفع نیاز های فردی آماده تر از روز پیش است ، استقلال فکر و خودمختاری و حق مخالفت سیاسی از وظیفه خود ، که اساساً انتقادی است ، عاری می شود .
 ترجمه آمده است : بی شک استقلال فکری ، خودمختاری ، حق مخالفت سیاسی ، بی آن که از لحاظ نقش انتقادیشان در یک جامعه در نظر گرفته شوند ، عواملی هستند که پیوسته صلاحیت خود را در بر آوردن نیاز های طبیعی آشکار می سازند . (ص ۳۸)

اکنون ببینیم شکسته نفسی مترجم که : ترجمه او «باهمه ای دقتی که اعمال شده از لغزشهایی بر کنار نیست» (ص ۱۶) تا چه حد وارد است :

جمله بعدی این است :
une telles société part exiger l'acceptation de ses principes et de ses institutions; il fant débattre des alternatives politiques et les rechercher à l'intérieur du statu quo, c'est à cela que se réduit l'opposition.
 [چنین جامعه ای (جامعه صنعتی پیشرفته) میتواند پذیرش و قبول نهادها و اصول خود را بخواهد ، باید راههای دیگر سیاسی را بست و آنها را در درون وضع موجود جست ، مخالفت سیاسی تا بدین حد تنزل می یابد .]

مبنای کار مترجم ترجمه فرانسوی «انسان یک بعدی» بوده است .
 بر این کار ایرادی وارد نیست زیرا ترجمه فرانسوی کتاب زیر نظر خود مارکوز صورت گرفته است . اما مترجم ، چنان که خواهد آمد ، از همان آغاز خود را از قید گفته های مارکوز آزاد کرده و شخصا به اجتهاد پرداخته اند .
 در نگاه اول معلوم میشود که مترجم خود را به قیود بسیار عادی

ترجمه شده است :
 جامعه هایی که از این ویژگیها برخوردارند ، توجیه اصول و نهادهایشان ، به صورت قابل پذیرشی میسر است ، در این جامعه هست که انگیزه ی رویدادهای سیاسی را در درون نهادها باید جست . تنها در این شرایط ، از زمینهای مخالفتها می توان کاست . (ص ۳۸)

هر گزینشی را نمی‌توان نشانه‌ای بر آزادی تلقی نمود. (ص ۴۳)
باتوجه به اینکه مطلق بودن یا نبودن آزادی از مسائل مهم فلسفه
امروز است، مترجم از رفع نقایص نظریه مارکوز خودداری نمی‌کند.
مارکوز می‌نویسد:

Le critère d'un choix libre ne peut jamais être absolu, mais il n'est pas non plus tout à fait relatif.

[هیچگاه ممکن نیست که ضابطه انتخاب آزادانه، مطلق باشد، اما
کاملاً نسبی هم نیست.]

و مترجم عقیده دارد:
آزادی اگر امر مطلق نباشد، بدانگونه که پنداشته‌اند کاملاً امری
نسبی و مبتنی بر معیارها و ضوابط هر جامعه نیست (ص ۴۳).
مارکوز عقیده دارد:

Le fait de pouvoir élire librement des maîtres ne supprime ni les maîtres ni les esclaves.

[این که بتوانیم آزادانه اربابهای خود را انتخاب کنیم موجب نمی-
شود که اربابها و بردگان از میان بروند].

اما مترجم عقیده دارد: بهره‌مندی از تنها حق برگزیدن آنچه را که
ارباب دستور می‌دهند، بردگی را از میان نخواهد برد. (ص ۴۳)
در همان اوایل مقدمه کتاب مارکوز معتقد است که: تحلیل بسردن
نیروها و منافع مخالف در نظام صنعتی و اداره کردن و تجهیز غرایز بشری
«از نظر اجتماعی، عناصر قابل انتحار و «ضد اجتماعی» ضعیف ناخودآگاه را
قابل هدایت و قابل استفاده می‌سازد.»

... rend ainsi socialement dirigeable et utilisable des éléments explosifs et "anti-sociaux" de l'inconscient.

اما مترجم نظر مصنف را بدینگونه تصحیح کرده‌اند:
همانندی و اتحاد نیروها و گروههای ناخشنود... و دیگر اسلوب
اداری امور که فرآیند بهره‌گیری منظم از کلیه استعدادها و غرایز آدمی
را غیر مسازد، روندهای که از نظر اجتماعی، به عناصر ناخشنود و پرخاشگر
(ضد اجتماعی)، فرصت می‌دهد که بطور طبیعی هدفهای خود را همچنان دنبال
کنند. (ص ۱۷)

در همین مقدمه مارکوز بیهوده معتقد است که: «نیروی نفی که در
مرحله پیشین توسعه جامعه از جهات بسیاری از دایره نظارت بیرون بود
امروز زیر تسلط درآمد و عامل اتصال و تائید و اثبات گردیده است.»
(La puissance du négatif, largement incontrôlée.)

اما مترجم اشتباهی کرده‌اند:
در مراحل پیش از توسعه، نیروی طرد و انکار مردم پراکنده بود،
این نیروها امروز به صورت منظم و بیوسته‌ای عامل ارتباط و پایداری
توانند. (ص ۱۷)
مارکوز می‌نویسد:

Nous acceptons que le gaspillage atteigne à la perfection.

[ما (مردمان امروز) می‌پذیریم که اسراف و اتلاف به حد اعلای برسد].
اما مترجم عقیده دارد:

باید قبول کرد که بر اثر هزینه‌های سرسام‌آور، جامعه‌ی تکنولوژیک
معاصر، به تکامل بی‌سابقه‌ای دست یافته است. (ص ۴۵).
مارکوز آنچه که از نظریه انتقادی سخن می‌گوید می‌نویسد:

Il lui faut analyser la manière dont la société utilise (ou n'utilise pas, ou utilise avec excès) ses possibilités pour améliorer la condition humaine.

[این نظریه باید طریقه‌ای را که جامعه، امکانات خود را برای بهبود
وضع بشر بکار می‌گیرد (یا به‌کار نمی‌گیرد، یا بافراط به‌کار می‌گیرد) تجزیه
و تحلیل کند.]

اما مترجم پاک با این نظریه سرناسازگاری دارد:
در یادی امر، تحقیق در چگونگی شیوه‌ی بهره‌گیری جامعه از
بقیه در صفحه ۶۷

در کتاب آمده است:
La puissance de la machine est essentiellement la puissance de l'homme accumulée et projetée.

[نیروی ماشین، اساساً نیروی مترجم و پیش برنده بشر است.]
که چنین ترجمه شده است:

نیرومندی ماشین باید اساساً نیرومندی انسانی در هم فشرده و مطرود
امروز باشد. (ص ۴۰)

مارکوز می‌نویسد:

Seuls des termes négatifs peuvent exprimer ces formes nouvelles.

[فقط با عبارات منفی ممکن است صورتهای تازه (آزادی) را تبیین
کرد.]

که ترجمه شده است.
امروز از طریق به‌کار بردن مفاهیم ضد آزادی به تبیین انواع جدید

آزادی می‌توان پرداخت. (ص ۴۰)
در صفحه ۴۱ ترجمه، این جمله را می‌خوانیم.

به فرض اینکه دریافت و تجربه‌ی امروز، حاکمیت مصلحتهای فردی
را چون قانون برتر، در اندیشه سلوک نپذیرد، دست‌کم باید، به نیازهای
افراد جامعه و طرق تأمین آن، برپایه‌ی مناسبات صحیح یا غلط این نیازها
با شخصیت انسان نگریسته شود.

و از خود می‌پرسم بپرس آن که جمله درست نوشته میشد گویا مارکوز
سخت‌هوادار «مصلحتهای فردی» است، اما مارکوز چیز دیگری می‌گوید:

Toute prise de conscience, toute expérience qui n'accepte pas les intérêts sociaux dominants comme une loi suprême de pensée et de conduite, doit mettre en question les besoins et les satisfactions de l'univers établi en terme de vraie et de faux.

[هرگونه درک آگاهانه و هرگونه تجربه‌ای که منافع اجتماعی مسلط
را به منزله قانونی برتر در جهان اندیشه و سلوک نپذیرد، باید نیازها و
رفع نیازهای جهان موجود را، از لحاظ درست و غلط بودن مورد سؤال
قرار دهد.]

مارکوز می‌نویسد:

Bien sûr, imposer la Raison à toute une société est une idée paradoxale...

[البته، تحمیل عقل مطلق به سراسر یک جامعه، اندیشه‌ای
باطل ناست.]

اما مترجم عقیده دیگری دارد:
در اینگونه جامعه‌ها، جسجوی روشی منطقی و اصولی، امری خارق

العاده است. (ص ۴۲)
در تعریف آزادی، اختلاف بین مصنف و مترجم به اوج شدت می‌رسد:

مارکوز عقیده دارد:

La liberté humaine ne se mesure pas selon le choix qui est offert à l'individu...

[آزادی بشری را با انتخابی که در اختیار فرد گذاشته می‌شود
نمی‌توان اندازه گرفت.]

ولی مترجم عقیده دارد: آزادی انسان تنها به دارا بودن حق انتخاب
چیزی محدود نمی‌شود. (ص ۴۳)

مارکوز ادامه می‌دهد.

...Le seul facteur décisif pour la déterminer c'est ce que peut choisir et que choisit l'individu...

[تنها عامل قطعی برای تعریف آن (آزادی) عبارتست از چیزی که
فرد میتواند انتخاب کند و چیزی که انتخاب می‌کند.]

اما مترجم این نظریه را رسا نمی‌داند:
بهره‌مندی از آزادی واقعی هنگامی است که او توانائی درک چگونگی

انتخاب و ارزیابی چیزهایی را که باید انتخاب کند داشته باشد. امکان

اندر بیان و خواص ... (بقیه)

فرصتها و امکانات موجود ، (بهره‌گیری کامل ، عادی ، ناچیز) ، به منظور بهبود بخشیدن وضع زندگی افراد ضروری است . (ص ۳۶)
مارکوز می‌نویسد :

Les moyens établis pour organiser la société doivent être comparés à d'autres moyens éventuels, plus susceptible d'alléger la lutte de l'homme pour l'existence.

[وسایل موجود برای سامان دادن جامعه باید با سایر وسایل احتمالی ،

که بیشتر میتوانند از مبارزه آدمی در راه زندگی بکاهدند ، مقایسه شوند .]

این نظر به شرح زیر در ترجمه جرح و تعدیل شده است :

سنجش مبنائی سازنده و تشکیل دهنده هر جامعه ، با عوامل اتفاقی

و عرضی ، که افراد جامعه را به مبارزه و تلاش زندگی برانگیخته ، نخستین

گام در راه این پژوهش انتقادی است . (ص ۳۶)

مارکوز عقیده دارد :

La vie humaine est digne d'être vécue ou plus exactement qu'elle peut l'être et qu'elle doit être rendue telle. Ce jugement est la base de tout effort intellectuel, il constitue a priori de toute théorie sociale...

[زندگی بشری شایسته آزمون است ، یا بهتر بگوئیم ممکن است

چنین شود و باید چنین شود . این داور ، شالوده هرگونه تلاش فکری است ،

و مقدم بر هر نظریه اجتماعی ...]

اما مترجم این نظر را بکلی پرت می‌داند و عقیده دارد :

زندگی بشر جریان منظمی است که به سوی مقصد معلومی روان است .

این زندگی کاملاً همان چیزی است که باید باشد ، قبول این عقیده بنیان

کلیه تلاشهای ذهنی ما در طریق شناخت زندگی است و در حقیقت همان

معاومات بالاولیه و ماتقدم ما درباره‌ی جریان هستی است . (ص ۳۷)

هر جا کلمه‌ای اندکی فنی بوده مترجم از خود چیزی ساخته است .

... il y a une intégration politique dans la société avancée.

[جامعه پیشرفته از نظر سیاسی ، نیروی مخالف را در خود تحلیل

می‌برد] .

عقیده مترجم : سیاست ویژه‌ای ، مکمل جامعه‌ی پیش رفته است . (ص ۸۸)
اشباهات ترجمه به قدری است که در بسیاری از موارد (آنجا که جان کلام است) معطاب بکلی دگرگون شده است . ظاهراً برای رعایت احترام خواننده شاهد آوردن کافی است . تنها به جمله‌های زیر بس می‌کنم .
مترجم در بیان تصحیح نظریه مارکوز عقیده دارد که مصائب اجتماعی ناشی از ادبیات است :

غالباً پیدایش و نیرومندی این تضادها (تضاد های جامعه) ناشی از

جانبداری هنر و ادبیات از آنها بوده است (ص ۹۳) .

و مارکوز گفته است :

(پیش از این) هنر و ادبیات از تضادها حمایت می‌کردند .

در ترجمه آمده است که :

جانیتهای جامعه - دوزخی که انسان برای گرفتاری انسان دیگر ایجاد

کرده همه در یک شاهکار نمایانده می‌شود ، امروز این پیش آمدها انسانیت را

درهم شکسته‌اند . (ص ۹۳)

درحالی که مارکوز معتقد است :

«جانیتهای جامعه ، دوزخی که انسان برای انسان ساخته است ، در آثار

ادبی (امروز) به نیروی کیهانی مقاومت ناپذیری مبدل میشوند .»

مترجم گوید : پیوستگی حال با ممکن ، بیکار بی‌حاصل ، تنها به

وسیله‌ی یک اثر هنری ممکن است سرانجامی آشتی ناپذیر داشته باشد . (ص ۹۳)

در صورتیکه مارکوز نوشته است :

«اختلاف میان بالقوه و بالفعل امروزه در اثر هنری به صورت کشمکی

حل نشدنی درآمده است که در آن فقط صورت و قالب (فرم) ، آشتی را

ممکن می‌سازد .»

مترجم افسوس‌کنان می‌نویسد :

تکنولوژی جدائی هنرمندان آدمی را از جامعه دشوار ساخته است .

(ص ۹۴) .

اما اندوه مارکوز از جای دیگر است :

«تکنولوژی حتی امکان فاصله‌گذاری هنری را نیز از میان برده

است .»

بدیهی است این همه مانع از آن نمی‌شود که ترجمه ما جنبه « تک

ساختی» خود را حفظ کند و نام مترجم در ردیف مترجمانی که حتی نام کتابها را

نیز به غلط ترجمه می‌کنند (آن هم نه یکی) مخلد و جاودان بماند .

اردشیر هرمزی



طرح از : مشیری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی